مهدويت در تفسير الميزان

حجت الاسلام والمسلمين كلباسي

چكيده

سير انديشه مهدويّت در بين متفكران معاصر، از بهترين راهها براي ارزيابي گستره و ابعاد اين عقيده اساسي اسلام است.

علامه طباطبايي; نويسنده تأليف گرانقدر الميزان، بدون شك از صاحبان سبك و كرسي انديشه در عصر حاضر بوده‌اند.

مقاله حاضر به بررسي اين انديشه در تفسيرالميزان پرداخته است. ابتدا روشهاي مختلف را در اين عرصه شناسايي، و سپس جايگاه نظام امامت را در آن تفسير تبيين كرده و به سنجش ارتباط مهدويّت با نظام هدايت و امامت پرداخته است. بشارت اديان به منجي و فرهنگ انتظار و بحث ظهور و ارتباط آن با رجعت و قيامت از ديگر مباحثي است كه اين نوشته به آن پرداخته است.

مقدمه

مهدويت در انديشه معاصر

آثار متفکران و دانشمندان، مهم‌ترين عرصه براي شناخت ابعاد يک تفکر و زواياي گوناگون آن است.

بدون شک، مرحوم علامه طباطبايي، مؤلف تفسير گرانسنگ الميزان، از جمله قافله سالاران فکر و انديشۀ ديني و صاحبان مکتب در عصر حاضر بوده‌ است. تأثير شگرف اين استاد والامقام بر حوزهاي علميه و نخبگان انديشه ديني، گوياي پيشوايي وي در عرصه علم و نظر است. پي‌گيري يک موضوع، در آثار گرانقدر اين استاد ـ به ويژه تفسير قيم الميزان ـ اين حقيقت را بيشتر آشکار مي‌کند. از جمله انديشه مهدويت -که ميراث بي‌بديل دين خاتم براي آينده تاريخ است ـ در اين تفسير، جايگاه ويژه‌اي دارد.

مقاله حاضر ـ که حاصل زحمات دانش پژوه گرامي جناب آقاي اسحاقيان است ـ گوشه‌اي از اين ديدگاه را به تماشا گذاشته است. گرچه بهانه موضوع، از کلاس اين جانب، با عنوان «مهدويت در انديشه معاصر» در جمع دانش پژوهان مرکز تخصصي مهدويت گرفته شده است، نويسنده به حق زحمت کشيده و مباحث تکميلي بر آن افزوده‌ است. اميد است مورد توجه اهل نظر قرار گيرد.

در آغاز اين نوشتار، سبک‌ها و روش کلي در عرصه مهدويت پژوهي، مورد بحث قرار مي‌گيرد و در اين ميان، رويکرد علامه طباطبايي (ره) مشخص مي‌شود.

آن گاه، مباحث مربوط به مهدويت در تفسير قيم الميزان در ده بخش، مطرح مي‌شود که فهرست آن، به شرح زير است:

مهدويت در چشم انداز تفسير الميزان

براي پژوهش و پيشبرد در هر علم، شناخت نظريات وتلاش‌هاي علمي گذشتگان، امري لازم است؛ به ويژه اگر آن‌ها، صاحب سبك و مکتب خاص باشند. مباحث مهدويت نيز از اين امر مستثنا نيست. با توجه به آن كه بخش مهمي از سرفصل‌هاي اين موضوع، در آيات، يا تفسيرهاي روايي آيات قرآن كريم يافت مي‌شود، شناخت پژوهش‌هاي انجام شده در بخش تفسيري راهگشا خواهد بود. پيش از آن كه به اصل بپردازيم، مناسب است به يك مطلب اساسي اشاره كنيم:

به طور كلي مي‌توان سبك‌ها يا نحله‌هاي مهم انديشمندان و نويسندگان حوزه مهدوي را ـ كه مفسران هم در آن قرار دارند ـ به پنج دسته تقسيم كرد:[1]

دسته اول: گروهي كه سبك روايي صرف دارند و بيشتر، اخبار را مورد توجه قرار مي‌دهند. مشكل تعارض در روايات مهدويت و مغشوش بودن تعدادي از آن‌ها، از مشكلاتي است كه اين گروه، با آن مواجه مي‌شوند.

دسته دوم: گروهي كه روش فلسفي و تحليل عقلي دارند. اين گروه، يك ساختار كلي را قبول كرده‌اند و بر اساس اين قالب و دستگاه فكري، مهدويت را تفسير مي‌كنند؛ به عنوان نمونه،شهيد علامه مطهري(ره)، در قالب فلسفه تاريخ و ارتباط حوادث زنجيره‌اي در گذر زمان، به مباحث مهدوي مي‌پردازد. البته افرادي نيز هستند كه خود را مدعي اين روش مي‌دانند. حتي آيات قرآن را با روش تجزيه و تحليل خاص خود، به موضوع مرتبط مي‌كنند؛ اما به دليل نداشتن مباني فكري صحيح در تفسير، انحرافاتي ايجاد كرده‌اند.

دسته سوم: گروهي كه مشرب عرفاني و شهودي دارند؛ كه از زاويه كشف و شهود به تحليل اين مباحث پرداخته‌اند، و بعضاً مطالب نغز و سودمندي را تبيين كرده‌اند؛ ولي در اين بخش نيز عده‌اي با جعل مطالب ساختگي شبه عرفاني يا ملاقات محوري، آسيب‌هايي به مباحث مهدوي وارد كرده‌اند. در قسمت تفسير نيز گروهي از باطن‌گرايان و تأويلي‌هاي افراطي، مباحث امامت يا مهدويت را به شكل انحرافي به قرآن نسبت مي‌دهند.[2]

دسته چهارم: گروهي كه به اصطلاح، دگرانديش و روشنفكر هستند و تنها از حيث آثار، به مهدويت مي‌پردازند و به حقانيت آن، توجهي ندارند. اين گروه، از علوم انساني جديد، متأثر شده‌ و گاه انحرافاتي ايجاد كرده‌اند.[3]

دسته پنجم: افرادي که سبک ترکيبي دارند؛ به عنوان نمونه، علاوه بر بهره‌گيري از روايات، قالب کلي نگر و عقلاني را حفظ مي‌کنند. مرحوم علامه طباطبايي در اين دسته قرار مي‌گيرد و حتي مي‌توان گفت خود، مبدع و استاد اين سبک مي‌باشد.

اکنون دربارۀ اصل روش اين استاد، توضيح مختصري بيان مي‌کنيم:

1. وي در بسياري موارد، با بيان مسايل اجتماعي مربوط به زندگي و هدايت انسان‌ها، در قالب كلي امامت يا جريان حق و باطل، به لزوم حضور امام در عالم مي‌پردازد و ضرورت تحقق وعده‌هاي الهي و محقق شدن غرض خداوند از خلقت را مقدمه‌اي راهبردي براي مباحث خود قرار مي‌دهد.

2. بر خلاف برخي تفاسير روايي كه تنها روايات وارد شده را مطرح مي‌كنند و بدون بررسي از آن مي‌گذرند و نيز بر خلاف گروهي ديگر كه تنها به تحليل عقلاني مي‌پردازند، اين مفسر ارجمند، در تمام بخش‌ها، به روايات توجه مي‌كند. حتي به تواتر، استفاضه و ديگر ويژگي‌هاي احاديث نظر دارد. گاه روايتي را با توجه به اصول كلي اعتقادي و قرآني، ضعيف مي‌شمارد و علاوه بر آن، به جمع روايات در قالب عقلي هم پرداخته است. گاهي نيز خطاب‌هاي قرآن را كلي مي‌داند و مهدويت را مصداقي از آن به شمار مي‌آورد. در كل، روايات را بيشتر به عنوان نظام جريان قرآن در تاريخ و تطبيق آن بر حوادث (جري و تطبيق) مي‌پذيرد كه در متن بحث، به اين نمونه‌ها اشاره خواهد شد.

3. به روايت اهل سنت و نظرات آن‌‌ها در مباحث تفسيري هم توجه دارد و در مجموع، به تحليل روايات مي‌پردازد.

پس از بيان اين نكات، به بيان تفصيلي برخي موضوعات مهدوي بحث شده در تفسير الميزان مي‌پردازيم.

1. مهدويت در نظام كلي امامت و هدايتگري انسان

علامه طباطبائي;، ذيل آياتي كه به امامت مربوط است، به بررسي شرايط امام و ظرفيت‌هاي والاي امام معصوم پرداخته، در پايان، به ضرورت حضور امام در هر عصر، براي هدايت انسان اشاره مي‌کند.[4]

وي ذيل آيه Gو إذ ابتلي إبراهيم ربّه بكلمات فاتّمهنّ، قال إنّي جاعلك للناس إماماً، قال و من ذرّيّتي قال لاينال عهدي الظالمينF[5] به اين بحث مي‌پردازد كه با توجه به سن بالاي حضرت ابراهيم و انجام آزمون ذبح اسماعيل در زمان رسيدن به منصب امامت، اين، مقام جديدي براي حضرت ابراهيم بوده كه پس از نبوت به او داده شده است. از سوي ديگر، لفظ «جاعلك» که به صورت اسم فاعلي آمده است، بر استقبال و آينده نيز دلالت دارد. ايشان، با توجه به مجموعه مطالب و اين که حضرت ابراهيم عليه السلام پس از آزمون‌هاي خاص، به مقام هدايت مردم رسيده است و قبل از آن، اين مقام را نداشته است؛ نتيجه مي‌گيرد:

فالإمام هو الذي يقتدي و يأتم به الناس؛

امام، كسي است كه مردم به او اقتدا و او را پيشواي خود قرار مي‌دهند.

پس از آن، اين نكته را متذكر مي‌شود كه در قرآن، هر جا امامت را بيان مي‌كند، به هدايت نيز اشاره مي‌كند:

انّه كلّما تعرض لمعني الإمامۀ تعرض للهدايۀ.

سپس نمونه‌هايي را بيان مي‌كند:

Gو وهبنا له اسحاق و يعقوب و جعلناهم أئمة يهدون بأمرناF؛

و به او [=ابراهيم عليه السلام] اسحاق و يعقوب را بخشيديم و آنان را اماماني قرار داديم که به امر ما هدايت مي‌کنند.

Gو جعلنالهم ائمة يهدون بامرنا لما صَبَرواF؛

آنان را اماماني قرار داديم که به امرما، [مردم] را هدايت مي‌کنند؛ زيرا صابر بودند.

از اين رو، امامت، نوعي هدايتگري است كه با کمک امر خاص انجام مي‌شود:

Gانما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكونF؛

همانا امر او [=خداوند] چنان است که اگر اراده وجود چيزي را داشته باشد، [همين که] بگويد: باش، [آن شئ] موجود مي‌شود.

يعني امر تكويني و ملكوتي كه خارج از قيد زمان و مكان است و با وجود تغيّر و تكثري كه براي آن امر در عالم خارج (و تاريخ ائمه) مي‌بينيم، وجهة ثابت و غير متغيري هم دارد. سپس علامه، مي‌گويد:

فالإمام هادٍ يهدي بأمرٍ ملكوتي؛

پس امام، هدايتگري است که به وسيلۀ امري ملکوتي، هدايت مي‌کند.

اين هدايت، از نوع ايصالي (رسانندگي) است، نه تشريعي.

پس از آن، علامه به علت اعطاي موهبت امامت به امامان اشاره مي‌كند كه همان صبر مطلق آن‌ها در محضر الهي است و اين‌كه آن‌ها، به طور مستمّر به آيات الهي يقين داشتند. در اين راستا، به آياتي اشاره مي‌کند؛ براي نمونه: Gو كانو بآياتنا يوقنونF؛ «پس هر كس ملكوت را مي‌بيند، يقين هم دارد» و آيه: Gلو تعلمون علم اليقين لترونّ الجحيمF؛ «اگر علم يقين داشتيد، دوزخ را مي‌ديديد؛». و نيز آيۀ «كتاب مرقوم يشهده المقربون»؛ «کتابي نوشته شده که مقربان، آن را مشاهده مي‌کنند»؛ لذا اولياي الهي، هيچ حجاب قلبي، اعم از معصيت و شك و جهل ندارند و عالم ملكوت، براي آن‌ها مكشوف است. امام نيز هدايت به امر ملكوتي دارد. علامه سرانجام ظرفيت والاي امام را با اين جمله بيان مي‌کند:

باطن و حقيقت هر آنچه كه باعث هدايت مي‌شود در اختيار امري است كه امام با آن امر هدايت مي‌كند؛ پس سعادت و شقاوت افراد، در دست امام قرار دارد و زمام هدايت، در دست او است.

علامه در ادامه مي‌فرمايد:

قال تعالي: يوم ندعوا كل اناس بامامهم؛ فالإمام، هو الذي يسوق الناس الي الله سبحانه يوم تُبلي السرائر، كما أنه يسوقه اليه في ظاهرالدنيا و باطنها؛

خدا مي‌فرمايد: «روزي که هر گروه از مردم را با امام خود فرا مي‌خوانيم»؛ پس امام، کسي است که مردم را به سوي خدا سوق مي‌دهد، در روزي که اسرار فاش مي‌شود؛ همان گونه كه مردم را در ظاهر و باطن دنيا به سوي خدا سوق مي‌دهد.

وي از اين مباحث، نتيجه مي‌گيرد:

الإمام لايخلوا منه زمان من الأزمنه؛

هيچ زماني، از امام خالي نيست.

مشاهده مي‌كنيم اين عالم مفسر، پس از مباحث ادبي و عقلي كه همراه تفسير آيات بيان مي‌كند، به اين نقطه اوج مي‌رسد كه چون امام، مسؤوليت هدايت ايصالي انسان‌ها را دارد، وجود او، در هر زمان ضرورت دارد.

مي‌توان گفت: مرحوم علامه، با طرح مباحث گسترده هدايت به امر و ملكوت، بر آن بوده است كه تذكر دهد، در زمان فعلي، هر چند امام، غايب است، به دليل كاركرد مهم امامت وحضور عالم ملكوت نزد وي و در دست داشتن كليد سعادت و شقاوت انسان‌ها، نبايد از توجه و اهميت به امامت و امام، غافل شويم. نبايد تنها کارکرد امام را در حضور آشکار بين مردم و فعاليت‌هاي ظاهري وي خلاصه کرد. اين را مي‌توان از جمله‌اي كه در نهايت، براي نتيجه مي‌آورد، استفاده كرد.

2. مهدويت و سير نظام دنيوي و جريان سنت‌ها و وعده‌هاي الهي

علامه بزرگوار، در قالب تفسير برخي آيات، به جريان سنت‌هاي الهي در امت‌هاي قبل از اسلام اشاره مي‌كند؛ براي نمونه، در موضوع وقوع حوادث مهم و تأثيرگذار در ميان امت‌ها و ذيل آيه 210 سوره بقره[6]، به تفاسير مختلف اين گونه آيات، اشاره مي‌كند كه عده‌اي، آن را به قيامت و برخي، آن را به رجعت تفسير كرده‌اند.

البته دربارۀ رجعت، در بخش جداگانه‌اي صحبت خواهيم كرد؛ ولي در بخش حاضر، از اين لحاظ به كلام علامه توجه مي‌كنيم كه وي، سنت الهي را تكرار حوادث امت‌هاي گذشته در امت اسلامي مي‌داند:

«قد قال رسول الله فيما رواه الفريقان: و الذي نفسي بيده! لتركبن سنن من كان قبلكم حذو النعل بالنعل و القذۀ بالقذۀ لاتخطئون طريقهم و لايخطئكم سنن بني اسرائيل»؛[7] «همانا رسول خدا ـ بر اساس روايت شيعه و سني ـ فرمود: «سوگند به کسي که جانم در دست او است! [شما مسلمانان،] به همان سنت‌هاي امت‌هاي قبل به طور کامل و مرحله به مرحله، گرفتار مي‌شويد؛ از مسير آن‌ها خارج نمي‌شويد و از سنت‌هاي بني اسرائيل، رها نمي‌گرديد».

مفسر، با اشاره به اين گونه روايات -كه به تكرار همۀ حوادث انجام شده و مسيرهاي پيموده شدۀ بني اسرائيل در تاريخ اسلام، اشاره دارد ـ بيان مي‌كند كه از طريق آثار مكتوب و ناقلان، براي ما اثبات شده است كه حوادث امت‌هاي گذشته، بدون كم و زياد، در امت ما واقع شده است:

نشاهد كل يوم صدق شطر منها غير زيادة و نقيصة فلنحقّق صحة جميعها و صدق جميع مضامينها[8]؛

مشاهده مي‌كنيم تعدادي از آن حوادث، بي کم و زياد، به وقوع مي‌پيوندد؛ پس بايد صحت تمام آن اخبار و مضمون آن‌ها را تأييد کنيم.

سپس آيات و رواياتي[9] را كه بر تكرار سنت تأكيد دارد، با بيان وقوع خارجي تعدادي از حوادث، ضميمه مي‌كند و در نهايت، نتيجه مي‌گيرد حوادث امت‌هاي گذشته كه هنوز واقع نشده است ـ مانند رجعت، ظهور منجي و ... ـ به يقين، واقع خواهد شد.

پس از آن، به نكته مهمي اشاره مي‌كند که خداوند، سير نظام دنيوي را به سوي ظهور كامل حق و جامعه توحيدي خالص هدايت مي‌كند. همان‌گونه كه اشاره شد، در بحث رجعت، با تفصيل بيشتري آن را مي‌آوريم.

اين مفسر گرانقدر، در جاي ديگر، با اشاره به آيه 112 سوره آل عمران[10] به شگرد گروه‌هايي از اهل كتاب اشاره مي‌كند كه مي‌خواهند با برقراري ارتباط نزديك با مسلمانان و تسلط بر آن ها، خود را از ذلت و خواري نجات دهند:

و ليس من البعيد أن يستفاد من قوله: Gالا بحبل من الله و حبل من الناسF أنّ لهم أن يخرجوا من الذلة و المسكنة بموالاة الناس لهم و تسليط الله تعالي اياهم علي الناس.[11]

با توجه به ادامه كلام علامه، روشن مي‌شود وي، ما را به اين مطلب مهم توجه مي‌دهد كه جريان سنت و وعده‌هاي الهي، به سمت استخفاف كفار و مشركان و جانشيني و جايگزيني مؤمنان بر جامعه است. در اين ميان، تنها افراد و گروه‌هايي ضرر مي‌كنند كه كوتاهي کرده، به وظايف خود عمل نمي‌كنند:

ثم وعد الله سبحانه المجتمع الاسلامي بالاتيان بقوم يحبهم و يحبونه اذلة علي المؤمنين اعزه علي الكافرين يجاهدون في سبيل الله لايخافون لومة لائم و الاوصاف المعدودة ـ لهم كما عرفت ـ جماع الاوصاف التي يفقدها المجتمع الاسلامي اليوم؛[12]

سپس خداوند، به جامعه اسلامي وعده داد، گروهي را ‌آورد که خدا آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند؛ برابر مؤمنان، متواضع و برابر کفار، مقتدر هستند و بدون ترس، از سرزنش‌ها در راه خدا جهاد مي‌کنند. اين اوصاف، خصوصياتي است که جامعه فعلي مسلمانان، فاقد آن است.

جامعه اسلامي، بايد خصوصيات و ملاك‌هايي چون ولايت پذيري واقعي، شجاعت و استقامت در راه خدا را كسب كند، تا به عزت و عظمت خود برسد؛ ولي در زمان حاضر، اين شاخصه‌ها وجود ندارد. از کلام علامه مي‌توان چنين نتيجه گرفت كه هر چه شاخصه‌هاي مذكور را در جامعه رواج دهيم، به دوران طلايي و تحقق وعده الهي كه در آن كفار و مشركين به ذلت مي‌رسند ـ يعني دوران ظهور ـ نزديك‌تر مي‌شويم.

اما روي ديگر سکه آخرالزمان، وجود افراد مؤمن، آماده و منتظر است[13] كه علاوه بر سرمايه ايماني، با عمق بيشتري به دين و متون ديني مي‌پردازند و در واقع، به باطن آيات پي مي‌برند. علامه ذيل آيات سوره حديد، به رواياتي اشاره مي‌كند كه بر عمق آيات سوره توحيد و حديد اشاره دارد و اين كه افرادي در آخرالزمان، با تعمق و تدبّر به آن مطالب مي‌رسند:

و في الكافي باسناده عن عاصم بن حميد قال: «سئل علي ابن الحسين عن التوحيد فقال: «ان الله عزوجل علم ان يكون في آخرالزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالي «قل هو الله احد» و لآيات في سوره الحديد «ان الله عليم بذات الصدور»؛[14]

خداوند مي‌دانست در آخر الزمان، مردمي ژرف انديش خواهند بود؛ پس آيات «قل هوالله احد» و آيات سوره حديد را نازل فرمود.

3. مهدويت، منجي و منجي‌گرايي

يكي از مباحث مهم در اديان ـ به ويژه اديان صاحب كتاب ـ منجي‌گرايي است. پيروان تمام آن اديان، بر اساس محتواي متون اعتقادي خود، منتظر ظهور فرد يا افرادي هستند كه جايگاه رفيعي به آن‌ها ببخشد يا حداقل آن‌ها را از مشكلاتي همچون جنگ‌ها و فقر و آوارگي نجات دهد. البته در اين ميان‌، پيامبر اسلام6، نجات دهنده كل بشر و تعالي دهنده دين و دنياي انسان‌ها مي‌باشد.

در اين بخش، مباحثي مطرح مي‌شود؛ از جمله اين كه آيا در كتب آسماني، بشارت به منجي وجود داشته يا وجود دارد يا آن‌كه اين انتظار، اعتقادي در قلب‌هاي پيروان است؟ علامه در توضيح آياتي، همچون آيه 94 سوره اسراء،[15] با بيان اين كه بعضي از مردم كه نمي‌خواستند دعوت پيامبران را بپذيرند، اين بهانه را مطرح مي‌كردند كه چرا پيامبر، به صورت بشر است و يك فرشته نيست؟ خداوند، پس از بيان اين سؤال، مطالبي مي‌آورد كه نشان مي‌دهد همۀ انسان ها استعداد تلقي وحي از فرشتگان را ندارند و كساني كه استعداد خاص ارتباط با ملائكه را دارند، همان افراد كامل و رسول هستند. آن گاه مرحوم علامه، در اين رابطه، بيان مي‌كند كه تمام وثني‌ها اعم از برهمائي، بودايي و صابئي ـ بنا بر آنچه در كتب مقدس آن‌ها وجود دارد ـ نبوت را قبول دارند؛ بدين معنا كه بشري كامل، براي تكميل مردم مبعوث مي‌شود؛ ولي از آن، به منجي يا مصلح تعبير مي‌كنند. در واقع، حضور او را، نزول خداوند در زمين و ظهور او را به شكل موجود زميني مي‌دانند كه مثلاً يكي از آن‌ها «بوذه» يا «بوذاسف» و ... مي‌باشد:

لايتحاشون ذالك التحاشي عن النبوة بمعني انبعاث بشر كامل لتكميل الناس و يعبرون عنه بظهور المنجي أو المصلح و نزول الإله الي الارض و ظهوره علي اهلها في صورة موجود ارضي و كان بوذه و بوذاسف ـ علي ما يقال ـ منهم.[16]

از اين رو وجود منجي‌گرايي حتي در منابع اديان غير ابراهيمي مسلم است. اما در منابع اديان ابراهيمي و قبل از آن (مثل زمان داوود عليه السلام) هم اين واقعيت وجود دارد؛ لذا علامه، در تفسير آيه 105 سوره انبياء[17] و پس از آن، در بخش روايي نيز به روايتي از تفسير قمي اشاره مي‌كند كه تمام كتب آسماني را «ذكر» خوانده است و وعدۀ به ارث رسيدن زمين را مخصوص قائم عليه السلام و اصحاب او مي‌داند. همچنين، به روايات متواتر، دربارۀ گسترش عدل و داد در زمان حضرت مهدي اشاره مي‌کند:

و في تفسير القمي: و قوله «كتبنا في الزبور من بعد الذكر»... قال: «الكتب كلها ذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون، قال القائم و اصحابه قال: و الزبور فيه ملاحم و التحميد و معه اقول و الروايات في المهدي(عج) و ظهوره و ملئه الارض قسطاً و عدلاً عن النبي6 و ائمة اهل البيت:، بالغة حد التواتر».[18]

ايشان با اشاره به اين تفسير، به تواتر احاديث دربارۀ مهدي و اصحاب او به عنوان حاکمان صالح زمين و شايستگان، اشاره مي‌کند.

4. مهدويت و فرهنگ انتظار و غيبت

بي شك، ايمان و اعتقاد به امام غايب يا حجت پنهان، مسأله‌اي اساسي است كه انتظار حضور وي را هم به دنبال مي‌آورد. اگر اولي تضعيف شود، دومي هم وجود نخواهد داشت. علامه طباطبايي در تفسير آيه 3 سوره بقره Gالذين يؤمنون بالغيبF، از امام باقر عليه السلام روايتي نقل مي‌كند كه فرمود:

«من آمن بقيام القائم عليه السلام أنه حق»؛ «فرد مؤمن به قيام قائم و حقانيت او، مؤمن به غيب است».

البته علامه، اين را از باب جري مي‌داند:

وهذا المعني مروي في غير هذه الروايه و هو من الجري.[19]

همچنين در بخش ديگر، دربارۀ اهميت انتظار، خبري از درالمنثور سيوطي مي‌آورد:

«... اخرج ابن جرير من طريق حكيم بن جبير عن رجل لم يسمه قال قال رسول الله سلو الله من فضله فان الله يحب ان يسأل و من افضل العبادة انتظار الفرج»؛[20] «پيامبر فرمود: از فضل خداوند درخواست کنيد که خدا دوست دارد از او درخواست شود و انتظار فرج، از برترين عبادات است».

در بخش ديگر، ذيل آيه93 سوره هود[21] چنين بيان مي‌كند: امام رضا عليه السلام در روايتي، انتظار فرج را از مقوله خود فرج خواند؛ لذا خود انتظار، نوعي فرج و گشايش است و موضوعيت دارد (گويي فرد منتظر، به هدف مورد انتظار رسيده است). البته توفيق اين انتظار و صبر و عمل را خدا مي‌دهد؛ ولي اين‌ها از نوع صفات فعلي خدا است.

عن محمد بن فضيل عن الرضا عليه السلام قال سألته عن انتظار الفرج فقال: «أو ليس تعلم ان انتظار الفرج من الفرج؟ ثم ان الله تبارك و تعالي يقول و ارتقبوا اني معكم رقيب ... فقوله عزوجل و ما توفيقي الا بالله ... اقول محصل بيانه عليه السلام ان توفيقه تعالي و خذلانه من صفاته الفعليه»:[22]

لذا در اين کلام، هم به وظيفه انسان دربارۀ انتظار اشاره مي‌شود و هم نياز دائمي او به خداوند در اين را مورد تأکيد مي‌کند.

همچنين ذيل آيه Gفأعرض عنهم و انتظر انهم منتظرونF به دستور خدا به پيامبر، مبني بر انتظار فتح اشاره مي‌كند كه دشمنان، منتظر مرگ يا قتل پيامبرند و او منتظر غلبه دادن حق و حق گرايان بر باطل و باطل گرايان:

فلينتظر هو كما ينتظرون حتي يظهر الله الحق علي الباطل و المحق علي المبطل؛[23]

پس پيامبر، منتظر است؛ همان‌گونه که دشمنان منتظرند [او منتظر است]، تا حق بر باطل، و حق محوران بر باطل گرايان پيروز شوند.

مي‌توان نتيجه گرفت انتظار، راهكار و دستوري است كه همواره خداوند، پيش روي انبيا و اولياي الهي و پيروان آن‌ها قرار داده است. در اين ميان، دشمنان هم منتظر و مترصد بودند؛ ولي تفاوت اين دو انتظار، آن است كه دشمنان، منتظر حوادثي هستند كه هرگز به وقوع آن يقين ندارند و نگران آن هستند؛ ولي جبهۀ حق، متظر تحقق وعدۀ الهي و ظهور حق بر باطل است؛ حتي در انتظار و صبر -كه خود موفقيت و عين وظيفه و هدف است ـ به توفيق خداوند دلگرم است.

5. مهدويت، نشانه‌هاي آخرالزمان و علائم ظهور

علامه طباطبايي; ذيل بعضي از آيات، پس از مطرح کردن تفسير عقلي خود با توجه به روايات متناسب، مواردي از علائم ظهور را از باب جري بر آن آيات، منطبق مي‌کند؛ براي نمونه، در آيه 54 سوره سبأ خداوند فرموده است:

Gوَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ F؛ «]سرانجام[ ميان آن‌ها وخواسته هايشان جدايي افكنده شد؛ همان‌گونه كه از پيش، با پيروان آن‌ها عمل شد».

وي، معناي آيه را فاصله افتادن بين مشركان و خواسته‌ها و آمال دنيوي آنان ـ که آن‌ها را پناهگاه خود تصور مي‌کردند ـ مي‌داند. سپس با اشاره به روايات مستفيضه از شيعه و سني، جريان خسف بيداء (فرو رفتن سپاه سفياني در سرزمين بيداء) را از باب جري، به آيه مرتبط مي‌داند. از تفاسير اهل سنت، به درالمنثور سيوطي اشاره مي‌كند كه در روايتي از اهل سنت ذيل آيه، جريان سفياني را از قول پيامبر نقل مي‌كند:

خداوند سفياني و همراهانش را وقتي به بيداء مي‌رسد، در زمين فرو مي‌برد؛ پس هيچ‌کدام از آن‌ها نجات نمي‌يابد، جز يکي که اين خبر را براي انسان‌ها نقل مي‌کند:

فيسير الله السفياني بمن معه حتي اذا صار ببيداء من الارض خسف بهم فلا ينجومنهم الا المخبر عنهم.

همچنين به روايتي از تفسير قمي اشاره کرده، عبارتي از اميرالمؤمنين عليه السلام ذيل آيه مي‌آورد كه فرمود:

«فاذا جاء الي البيداء يخرج اليه السفياني فيأمر الله عزوجل فياخذ باقدامهم»؛[24] «وقتي [مهدي] به بيداء مي‌رسد سفياني به سوي او خروج مي‌کند؛ پس خدا امر مي‌کند [به زمين]، پس [زمين]، آن‌ها را درخود گرفتار مي‌کند».

مي‌توان گفت: مرحوم علامه، در بحث علائم الظهور نيز مانند مباحث ديگر، روايات مستفيض و قابل اعتماد را مطرح مي‌کند و به طور قطع و يقين ـ مانند بعضي از مفسران ـ آيات را بر آن وقايع يا علائم، حمل نمي‌كند؛ اما چون قرآن، در همه زمان‌ها جاري است، در زمان متصل به ظهور مهدي نيز اين‌گونه آيات، با وقوع آن علائم، جريان دارد و مصداق مي‌يابد. در واقع، نگاه كلي‌نگر علامه، باعث مي‌شود نوعي سنت الهي دربارۀ مشركان و اغراض و آمال آن‌ها را مطرح و در زمان‌هاي خاص نيز آن سنت‌ها را جاري بداند.

براي نمونه، در تفسير آيه 5 سوره اسراء[25]، بيان مي‌نمايد كه احتمالاتي در تحقق اين وعده الهي داده شده است و در تفسير البرهان از قول امام صادق عليه السلام به گروهي اشاره مي‌شود كه قبل از قيام قائم، توسط خدا برانگيخته مي‌شوند و مخالفان اهل بيت: را شناسايي و دستگير مي‌كنند. علامه، سپس با اشاره به روايات ديگر، اساس اين وقايع را تكرار حوادث بني‌اسرائيل در امت اسلام مي‌داند[26]؛ بدين معنا كه شبيه اين وعده‌ها و حوادث، در قوم بني اسرائيل واقع شده است.

نشانه‌هاي آخرالزمان

همان گونه كه اشاره شد، علامه طباطبايي از روايات ملاحم نيز نمي‌گذرد. هر چند دربارۀ اين روايات، بحث‌هاي سندي و دلالي وجود دارد، علامه با همان روش كلي خود، پس از مقدمه سازي، به آن‌ها اشاره مي‌كند؛ لذا ذيل آيات سوره آل‌عمران -كه پيش از اين اشاره شد ـ شرايط فعلي امت اسلامي را منطبق بر روايات ملاحم مي‌داند و بر اين اساس، جامعه فعلي را داراي قابليت‌هاي لازم براي تحقق وعده‌هاي الهي نمي‌داند:

و يستفاد بالامعان في التدبر فيها تفاصيل الرذائل التي تنبئ الآيه ان المجتمع الاسلامي سيبتلي بها[27]؛

بادقت در آن روايت، تفصيل ناپاكي‌هايي كه آيه، از ابتلاي جامعه اسلامي به آن‌ها خبر مي‌دهد، روشن مي‌شود.

وي به طور مفصل رواياتي مي‌آورد كه اشراط الساعة را مطرح مي‌كند و در گفت و گويي بين سلمان و پيغمبر اكرم6، به حوادثي اشاره مي‌كند؛ از جمله:

خيانت در امانت، تصديق دروغگو، تشبه زنان به مردان و برعكس، گسترش آلات لهو و لعب، امر به منكر و نهي از معروف، ذلت مؤمنان، گسترش ربا و رشوه، كاهش و نامنظم شدن باران.

در پايان اين بخش، علامه با وجود پذيرش تحريف و دسّ در آن روايات، براي استحكام بخشيدن به بحث و رد اين مطلب كه روايات ملاحم قابل استناد نيست، به كثرت آن روايات و توالي وقوع خارجي آن حوادث و صحت نسبت كتب ملاحم به مؤلفان و قدمت آن‌ها و كثرت نقل از کتب اشاره مي‌كند:

و قد اشتملت علي تعدادها عدة من اخبار ملاحم آخر الزمان المروية عنه النبي6 و الائمه من اهل بيته: و هي علي كثرتها و من حيث المجموع و ان كانت لاتسلم من آفة الدس و التحريف إلا ان بينها اخباراً يصدقها جريان الحوادث و توالي الوقايع الخارجية و هي اخبار مأخوذه من كتب القدماء المؤلفة قبل ما يزيد علي الف سنة من هذا التاريخ أو قريبا منه و قد صحت نسبتها الي مؤلفيها و تظافر النقل عنها.[28]

وي عدم وقوع آن حوادث در زمان تأليف آن كتب و غيرمنتظره بودن آن‌ها براي مردم آن زمان را يكي از قرائن صحت و عدم جعل مطلق آن‌ها معرفي مي‌كند:

علي انها تنطق عن حوادث وقائع لم تحدث ولم تقع في تلك الآونه و لا كانت مترقبة تتوقها النفوس التي كانت تعيش في تلك الازمنة فلا يسعنا الا الإعتراف بصحتها و صدورها عن منبع الوحي؛

علاوه برآن که اين اخبار، از وقايعي حکايت مي‌کند که پيش تر ذکر نشده و در زمان صدور اخبار، واقع نشده است و افرادي که در آن زمان زندگي مي‌کردند، توقع آن حوادث را نداشتند؛ پس چاره‌اي جز اعتراف به صحت آن‌ها و صدورشان از منبع وحي نداريم.

6. مهدويت و ماهيت جامعه آرماني ديني

صاحب الميزان، بر اساس آيات قرآني، جامعه آرماني را داراي مؤلفه‌هاي زير مي‌داند:

الف. تسلط صالحان بر زمين که وارث آنند

علامۀ بزرگوار، ذيل آيه 55 سوره مبارك نور[29] با بيان دو احتمال در مورد استخلاف، يكي از آن دو را مي‌پذيرد و نتيجه مي‌گيرد مقصود اين آيه تسلط انسان‌هاي شايسته بر زمين است، سپس آياتي را به عنوان شاهد مطرح مي‌كند از جمله، آيۀ:

Gإن الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقينF؛[30] «همانا زمين، از آن خداوند است و آن را ميراث هر كس از بندگانش كه بخواهد، قرار مي‌دهد و پايان كار، از آن پرهيزكاران است.»

و نيز اين دو آيه:

Gأن الارض يرثها عبادي الصالحونF[31]؛ «زمين را بندگان شايسته من به ارث مي‌برند».

Gفاوحي اليهم ربهم لنهلكن الظالمين و لنسكننكم الارض من بعدهمF[32]؛ «پس پروردگارشان به ايشان وحي فرستاد كه به طور قطع، ستمكاران را هلاك خواهيم كرد و بعد از ايشان، شما را در زمين سكونت خواهيم داد».

مفسر گرانقدر، با بيان سرگذشت اقوام گذشته، به اين نتيجۀ كلي مي‌رسد كه افرادي داراي ايمان و عمل صالح، جانشين اقوام ظالم پيشين مي‌شوند. بر اين اساس، جامعه آرماني، جامعه‌اي است كه در آن، مؤمنان واقعي كه عمل صالح دارند، داراي تسلط و اقتدار و برتري در زمين باشند و گروه ظالم و گناهكار، هيچ‌ نمودي در آن نداشته باشند.

ب.فراگير بودن اعتقادات ديني مورد پسند الهي

علامه، بر اساس آية شريف Gو ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضي لهمF‌[33] مي‌گويد: تمكين، كنايه از اثبات است و تمكين دين، بدان معنا است كه در جامعه، به آن، عمل شود و معارفش مورد اعتقاد همه باشد و اختلاف و تخاصم در آن پيدا نشود. وي منظور از اين دين را اسلام مي‌داند. علاوه بر آن، اين نکته را بيان مي‌کند كه در آيه، براي نشان دادن هماهنگي آن با فطرت انسان‌ها، دين را به مردم نسبت داده است؛ لذا در جامعه آرماني، دين فطري تمام انسان‌ها را مجذوب خود خواهد کرد و خود به خود، فراگير خواهد شد.

ج. امنيت Gوليبدلنهم بعد خوفهم امناF

جامعۀ آرماني، جامعه‌اي است ايمن كه در آن، مردم، امنيت را مديون خداوند هستند. اين امنيت، در ابعاد مختلف آن مورد نظر است. از کلام علامه در اين بخش و ديگر مباحث اجتماعي، بر مي‌آيد که وي، امنيت را عام و شامل امنيت اقتصادي و فکري و اعتقادي نيز مي‌داند؛ لذا همان‌گونه که در ادامه آيه آمده، امنيت کامل، زماني است که جامعه، با کمال آرامش، با اعتقاد خود زندگي کنند و شرک وجود نداشته باشد (لايشرکون بي شيئا). در واقع، هرگونه مصلحت‌سنجي در اعمال ديني و ترس و تقيه و پنهان‌کاري، منافي امنيت است؛ لذا در جامعه آرماني، تمام اين موارد رفع مي‌شود و عبوديت فردي و اجتماعي در کمال آزادي و امنيت واقع مي‌شود.

د. خداپرستي خالص

همان‌گونه که گفتيم، امنيت جامعه ـ بر اساس يك احتمال كه علامه در تفسير آيه داده‌ است ـ از رفع شرك و خداپرستي خالص نشأت مي‌گيرد؛ ولي مي‌توان اين خلوص جامعه از شرک را مؤلفۀ جدايي براي جامعه آرماني به حساب آورد. مرحوم علامه، با رد نظراتي كه تفسير آيه را منحصر به صدر اسلام، يا افراد و گروه‌هاي خاص مي‌دانند، مي‌گويد: جامعه‌اي با اين فضيلت و قداست، از زمان بعثت رسول اكرم6 تاكنون محقق نشده است و اگر مصداقي پيدا كند، در زمان مهدي(عج) است و اگر خطاب آيه را متوجه جامعه صالح بدانيم، با توجه به اخبار متواتري كه دربارۀ حضرت مهدي(عج) وجود دارد، تنها همان مصداق را دارد و اگر حق معناي آيه را در نظر بگيريم و تعصبات را كنار بگذاريم، آيه، تنها با اجتماعي كه به وسيله ظهور مهدي(عج) منعقد مي‌شود، قابل انطباق است.

فالحق ان الآية ان أعطيت حق معناها لم تنطبق الاعلي المجتمع الموعود الذي سينعقد بظهور المهدي.

پس از آن، در بحث روايي نيز رواياتي مي‌آورد كه آيه را از باب جري و تطبيق بر زمان ظهور، منطبق كرده‌اند.

به طور كلي، چنين مي‌توان گفت كه مرحوم علامه، جامعه آرماني را جامعه‌اي خالي از شرك و داراي خداپرستي خالص مي‌داند كه در آن مؤمنان واقعي، بر زمين تسلط دارند. از نظر ذهني و با نگاه فرضي، مي‌توان هر جامعه‌اي كه آن خصوصيات را دارد، جامعة آرماني دانست؛ ولي در واقع و حقيقت خارجي، تنها در زمان ظهور حضرت مهدي(عج) محقق خواهد شد.[34]

7. مهدويت، نظام انساني و پايان تاريخ با حاكميت اسلام

علامه بزرگوار، در بخش‌هاي مختلف تفسير خويش، به خصوصيات نوع انسان و جوامع انساني مي‌پردازد؛ از جمله دربارۀ گرايش نوع انسان به صلاح و رفع فساد و ظلم، اشاره مي‌كند که مطابق فطرت آن‌ها است؛ اما گاهي در اثر عوامل محيطي و سلطه منحرفان و مستكبران، آزادي فكري و فطري انسان گرفته شده و غبار بر آن نشسته است.

ولي بر اساس وعده‌هاي الهي در كتب آسماني، سرانجام، جهان پرهيزكاران و صالحان فرا مي‌رسد و حلقه‌هاي تاريخي، به گونه‌اي به هم مي‌پيوندد كه دين توحيدي ـ كه مطابق فطرت و خواستار شايسته سالاري است ـ حاكم مي‌شود. اين، همان اسلام است كه پس از ايجاد انگيزه و آمادگي عمومي و جهاني و رسيدن مردم عالم و جوامع بشري به بلوغ فكري، بر تمام جهان، غالب مي‌شود؛ لذا انحرافات تاريخي، در اثر اشتباه در تطبيق خواسته‌هاي فطري است، نه از جهت بطلان فطرت و غايتي كه نظام صنع و ايجاد الهي در جهان دنبال مي‌كند. دين اسلام نيز در راستاي تحقق اين غايت و عاقبت، به آزادي فكر و واقع انديشي انسان كمك مي‌كند و بر آن تأكيد دارد. البته اين آزادي فكر، بايد پس از عرضه بر كتاب خدا و همراه تدبر باشد.

و منه يظهر ان هذا الدين كما يعتمد بأساسه علي التحفظ علي معارفه الخاصه الالهيه كذالك يمسح للناس بالحرية التامه في الفكر...»

دين [اسلام]، همان گونه که برحفظ معارف خاص الهي خود، تأکيد دارد به آزادي کامل فکري مردم ارج مي‌نهد.

... و قال تعالي «و العاقبة للتقوي» فهذه و امثالها آيات تخبرنا ان الاسلام سيظهر ظهوره التام فيحكم علي الدنيا قاطبة ... و ذلك انك عرفت ان الإسلام بالمعني الذي نبحث فيه غاية النوع الإنساني و كماله هو بعزيزته متوجه اليه يدل علي انها متوجهة الي غايات مناسبة لوجوداتها يسوقها اليها نظام الخلقه و الانسان غير مستثني من هذه الكليه... و انما تحتاج السنن الاجتماعيه في ظهورها و رسوخها في المجتمع الي عزائم قاطعة و همم عالية من نفوس قوية. لاتذعن بان الدهر قد يسمح بالمراد و المسعي قد يخيب:[35]

خلاصه اين کلام علامه، همان است که گفته شد که اسلام، به هر دو نوع بهره و سلوک دنيوي و اخروي انسان توجه دارد و مطابق فطرت کمال‌خواه انسان است. براساس آيات، عاقبت از آن پرهيزکاران و مؤمنان است؛ ولي رسيدن به اين غايت، نياز به همت و عزم قطعي و آمادگي نوع انساني دارد که شايستگان، آن را فراهم مي‌کنند.

در جمع علامه، كل نظام هستي را داراي مسيري به سوي صلاح وشايستگي مي‌داند كه انسان و جامعه انساني هم در همين نظام و تحت همين قانون قرار دارد. مجموعه متون غني ديني، آمادگي جوامع و انسان‌هاي متفكر و شايسته رهبري و در رأس آن ها، اراده الهي، حلقه‌هاي تاريخي را به سوي آن، پيش خواهد برد.

8. مهدويت و سرنوشت اهل كتاب

از جمله مباحثي كه دربارۀ اهل كتاب مطرح مي‌شود، آن است كه آيا تا قيامت، عده‌اي «كتابي» باقي مي‌مانند و بر دين و آيين منسوخ خود باقي هستند يا پس از ظهور، همگي اسلام مي‌آورند و غير مسلمان وجود نخواهد داشت؟ در محورهاي مختلف مي‌توان به اين موضوع پرداخت. مرحوم علامه يكي از جوانب بحث را بسط مي‌دهد.

سرنوشت اعتقادي ـ ايماني اهل کتاب

وي دربارۀ ايمان آوردن تمام اهل كتاب، قبل از مرگ عيسي كه در آيه 159 سوره نساء مطرح شده است، به بحث مفصلي مي‌پردازد:

G وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًاF؛ «و هيچ‌كس از اهل كتاب نيست، مگر آن كه قبل از مرگ او، ]عيسي عليه السلام يا يکايک اهل کتاب[ به او ايمان مي‌آورند و روز قيامت بر آن‌ها گواه مي‌باشد».

علامه بيان مي‌كند كه بر اساس اين آيه، بايد عيسي زنده باشد، تا تمام اهل كتاب به او ايمان آورند و گمان نصارا دربارۀ به صليب كشيده شدن و مرگ مسيح، نادرست است.

از سويي، در آيه ديگر فرموده است:

Gيا عيسي اني متوفيك و رافعك إلّي و مطهرك من الذين كفروا...F‌؛ «اي عيسي! ما تو را به صورت كامل مي‌گيريم و به سوي خود بالا مي‌بريم و تو را از كافران پاك مي‌كنيم... ».

وي، پس از نقل اقوال دربارۀ نوع طهارت (ظاهري يا باطني) و معناي رفع (بالا بردن)، با استناد به آيات ديگر قرآن، اشاره مي‌كند كه ظاهر گفتار قرآن، آن است كه از آينده خبر مي‌دهد و اين رفع و تطهير، پس از اين زمان (= زمان تكلم خداوند) واقع خواهد شد:

فان ظاهر قوله Gاني متوفّيك و رافعك الي و مطهرك من الذين كفروا و جاعل الذين اتبعوكF اخبار عن المستقبل و انه سيتحقق فيما يستقبل حال التكلم توف و رفع و تطهير و جعل علي ان قوله Gو جاعل الذين اتبعوكF وعد حسن و بشري و ما هذا شأنه لايكون الا في ما سيأتي.

بنابراين، مرحوم علامه، اين قول خداوند را بشارت و وعده الهي دانسته است كه در آينده محقق مي‌شود؛ يعني نجات و طهارت حضرت مسيح از مشرکان و کفار، در آخرالزمان واقع مي‌شود. پس از آن، به بيان اقوالي كه دربارۀ نوع برتري پيروان عيسي بر كفار (كه در آيه اشاره شده است) مي‌پردازد و علت برتري آن‌ها را همان دليل و حجت پيامبرشان دانسته كه در آن صورت، بر يهود و كافران به حضرت عيسي عليه السلام غالب خواهند شد...:

فالمراد جعل النصاري و هم الذين اتبع اسلافهم عيسي عليه السلام فوق اليهود و هم الذين كفّروا عيسي عليه السلام و مكروا به الغرض في المقام بيان نزول السخط الإلهي علي اليهود و حلول المكربهم و تشديد العذاب علي امتهم.

پس مراد، آن است که نصاري و پيروان عيسي، بر يهود برتري مي‌يابند و يهود، کساني هستند که به عيسي ايمان نياوردند و با مکر با او برخورد کردند؛ پس در اين مقام، نزول خشم الهي بر يهود و مکر الهي و شدت عذاب دربارۀ آن‌ها مورد نظر است.

در بخش ديگر، به اين واقعيت مي‌پردازد كه بر اساس آيات قرآن، صرف پيروي ظاهري و اسمي كافي نيست و ايمان و عمل صالح، عامل نجات است:

Gان الذين آمنوا و الذين هادوا و النصاري والصابئين من آمن بالله و اليوم الآخرو عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم ولاخوف عليهم و لا هم يحزنونF[36].

بر اساس اين آيه، از ميان نصراني‌ها و صابئين، کساني به پاداش الهي و امنيت و آرامش مي‌رسند كه به خدا و روز قيامت مؤمن باشند و عمل صالح انجام دهند

فهذا اجر الذين آمنو و عملوالصالحات من الذين اتبعوا عيسي عليه السلام ان الله يوفيهم اجورهم و ما غيرهم فليس لهم من ذالك شئ.[37]

در اين بخش، مفسر بزرگوار، اثبات مي‌كند كه بر اساس وعده الهي، اهل كتاب قبل از مرگ حضرت عيسي عليه السلام به او ايمان خواهند آورد و بر اساس ايمان و عمل صالح و حجت قاطع، بر كفار و يهوديان منكر حضرت عيسي عليه السلام غلبه خواهند يافت.

حال اگر اين گفتار علامه، به گفتار دوم وي ضميمه شود، نتيجه آن خواهد بود كه تحقق اين وعده، به وسيلۀ مسلمان شدن اهل كتاب و قبول اسلام به عنوان ناسخ اديان قبلي خواهد بود. با جمع آيات، اين نتيجه بدست مي‌آيد كه در زمان ظهور مهدي(عج) هيچ فردي، كتابي نمي‌ماند؛ گرچه ايمان عده‌اي از آن‌ها اضطراري و اجباري و غير خالص باشد.

اكنون همان بخش دوم از كلام علامه را پيگيري مي‌كنيم. وي، دربارۀ ايمان آوردن اهل کتاب به عيسي، دو احتمال را بيان مي‌کند:

و المعني: وكل واحد من اهل الكتاب يؤمن قبل موته بعيسي‌اي يظهر له قبيل الموت عند احتضار أن عيسي كان رسول الله وعبده حقا و ان كان هذا الايمان منه ايمانا لاينتفع به و يكون عيسي شهيدا عليهم...

الي ما ورد في بعض الاخبار ان عيسي حيّ لم يمت و انه ينزل في آخر الزمان فيؤمن به اهل الكتاب من اليهود و النصاري؛[38]

مقصود، آن است که هر کدام از اهل کتاب، قبل از مرگ، به عيسي ايمان مي‌آورد؛ يعني در آستانۀ مرگ و در زمان احتضار، بر آنان آشکار مي‌شود که عيسي رسول خدا است و بنده او؛ اگرچه اين ايمان، سودي براي آن‌ها ندارد و عيسي بر ضد آن‌ها گواه است... در برخي اخبار آمده که عيسي زنده است و نمرده است و در آخرالزمان نازل مي‌شود و اهل کتاب، از يهود و نصارا، به او ايمان مي‌آورند.

بر اساس اين احتمال، تنها گروهي از اهل كتاب كه در زمان نزول عيسي موجود هستند، به او ايمان مي‌آورند و اين تخصيص بدون مخصص است؛ چون آيه مطلق است و ايمان آوردن اهل کتاب به عيسي را بدون تخصيص آورده است؛ ولي مرحوم علامه، احتمال ديگري را هم مطرح مي‌كند:

إن الضمير يرجع الي عيسي عليه السلام و المراد به ايمانهم به عند نزوله في آخرالزمان من السماء استناداً الي الروايه ... والذي ينبغي التدبرو الإمعان فيه هو ان وقوع قوله (يوم القيامة يكون عليهم شهيداً) في سياق قوله (و إن من اهل الكتاب ليؤمنن به قبل موته و يوم القيامه يكون عليهم شهيداً) ظاهر في ان عيسي شهيد عليهم جميعهم يوم القيامة كما ان جميعهم يؤمنون به قبل الموت.[39]

بر اساس اين احتمال، ضمير در «موته» به «عيسي» برمي‌گردد و معناي آن، اين است که قبل از مرگ عيسي، همه اهل کتاب، به او ايمان مي‌آورند و سياق آيات هم قرينه مي‌شود كه تمام اهل كتاب، قبل از مرگ عيسي (كه در آخر‌الزمان و پس از نزول او واقع مي‌شود) به او ايمان مي‌آورند و روز قيامت، آن پيامبر، بر ضد آن‌ها گواه است.

جمع تحليل نهايي، آن است که افرادي كه نزول عيسي را درك نكرده باشند، هنگام مرگ، به او ايمان مي‌آورند و كساني كه آن واقعه را درك كنند، به صورت اختياري يا اضطراري و اجباري به او ايمان خواهند آورد.

تنها يک اشکال مي‌ماند و آن، اين که بعضي از آيات بر خلاف اين نظريه اشاره دارد؛ از جمله:

Gاذ قال الله يا عيسي اني متو فيك و رافعك الّي و مطهرك من الذين كفروا و جاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفرو الي يوم القيامةF[40]؛ «هنگامي كه خدا فرمود: «‌اي عيسي! من تو را مي‌گيرم و به سوي خود بالا مي‌برم و تو را از كافران تطهير مي‌كنم و كساني كه تو را تبعيت كنند، تا روز قيامت بر كافران برتري مي‌دهم»».

اين آيه و آيات مشابه، نشان مي‌دهد كه جامعه يهود يا همۀ اهل كتاب، تا روز قيامت، باقي هستند. حتي آيه زير، نشان مي‌دهد كه آن‌ها تا بعد از مرگ عيسي وجود دارند:

Gو كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهمF[41]؛ «و من، بر آن‌ها گواه هستم، تا موقعي که بين آن‌ها هستم؛ پس موقعي که مرا بميراني، تو [اي خدا] بر آن‌ها مراقبت مي‌کني».

ولي سرانجام، مرحوم علامه، وجود اهل كتاب را تا روز قيامت، با حفظ عنوان «اهل كتاب» نمي‌پذيرد و برتري دادن آن‌ها بر كفار را دليل بر وجود كفار تا قيامت نمي‌داند. همچنين اين كه پس از مرگ، خدا مراقب بر كار آن‌ها باشد را مراقبت خدا بر كل مردم مي داند، نه بر عنوان «اهل كتاب» كه با حفظ عنوان دين منسوخ خود، باقي مانده باشند. البته ايمان، ممكن است اضطراري باشد؛ ولي به هر حال، پس از عيسي عليه السلام، اهل كتابي وجود نخواهد داشت:

لكن الإنصاف ان الآيات لا تنافي ما مرّ فإن قوله Gو جاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا الي يوم القيامةF لايدل علي بقائهم الي يوم القيامة علي نعت انهم اهل الكتاب... علي ان قوله Gو ان من اهل اكتاب الا ليؤمنن به قبل موتهF لودل علي ايمانهم به قبل موته فإنما يدل علي اصل الايمان و أما كونه ايمانا مقبولا غير اضطراري فلا دلالة له علي ذالك و كذا قوله Gفلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهمF مرجع الضمير فيه انما هو الناس دون اهل الكتاب او النصاري؛

انصاف آن است که آيات با گفته هاي قبلي، منافات ندارد و آيه‌اي که فرمود: «پيروان عيسي عليه السلام را بر کفار برتري مي‌دهم»، بر بقاي اهل کتاب با عنوان اهل کتابي دلالت نمي‌کند، علاوه بر آن‌که آيه‌اي که فرمود: «هيچ اهل کتابي نيست مگر، آن که قبل از مرگ، به او ايمان مي‌آورد»، اگر برايمان اهل کتاب قبل از مرگ، دلالت داشته باشد، بر اصل ايمان دلالت مي‌کند؛ ولي بر اين که ايمان آن‌ها مورد پذيرش و غير اجباري باشد دلالتي ندارد. همان گونه است آيه‌اي که فرمود: «وقتي مرا بميراني، تو گواه بر آن‌ها هستي» که مرجع ضمير [=آن‌ها] مردم به صورت مطلق است، نه اهل کتاب و نصاري.

سرنوشت سياسي ـ اجتماعي اهل کتاب

يكي از آيات ديگر كه مرحوم علامه، ذيل آن، به سرنوشت اهل كتاب و كفار در زمان ظهور مي‌پردازد، آية 33 سوره توبه است:

Gهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَF؛ «او كسي است كه رسول خود را با هدايت و دين حق فرستاد تا آن را بر همه اديان غلبه دهد».

مفسر، اين جا به روايتي از مرحوم صدوق به نقل از تفسير برهان اشاره مي‌كند كه امام صادق عليه السلام فرمود:

«والله ما ينزل تأويلها بعد ولا ينزل تأويلها حتي يخرج القائم فاذا خرج القائم لم يبق كافر بالله و لا مشرك بالإمام الاكره خروجه»؛ «به خدا سوگند! تأويل اين آيه، هنوز نيامده است و تأويل آن، نازل نمي‌شود، تا زماني كه قائم قيام كند. پس هنگامي كه قائم خروج كند، هيچ كافر و مشركي باقي نمي‌ماند، مگر آن كه از خارج شدن او كراهت دارد».

علامه، پس از آن، به روايات عامه دربارۀ برداشته شدن جزيه در آن زمان اشاره مي‌كند. همچنين رواياتي را كه بر پرداخت جزيه تأكيد دارند، مي‌آورد. بر اساس اين روايات، حضرت مهدي(عج) بر اهل كتاب جزيه قرار مي‌دهد. وي، آيات 14 و 64 سوره مائده را مؤيد اين نظر مي‌داند؛ زيرا در اين آيات، به دشمني داخلي بين اهل كتاب تا روز قيامت اشاره مي‌كند.[42]

ولي ذيل آيه Gو قاتلوهم حتي لاتكون فتنة و يكون الدين كله للهF[43] به روايت امام صادق عليه السلامكه عياشي و كليني مي‌آورند، اشاره مي‌كند كه بر اساس آن روايات هيچ مشركي بر زمين باقي نخواهد ماند:

قال: روي زراره عن ابي عبدالله عليه السلام انه: «لم يجئ تأويل هذه الآيه ولو قام قائمنا بعد سيري من يدركه ما يكون من تأويل هذه الآيه و ليبلغن دين محمد 6 ما بلغ اليل حتي لا يكون مشرك علي الارض»؛[44]

«هنوز، تأويل اين آيه نيامده است و اگر قائم ما قيام کند، هر کس او را درک کند، خواهد ديد که تأويل آيه، در آن زمان است و دين محمد، به هر جا که شب مي‌رسد [=تمام عالم] گسترش مي‌يابد، تا آن که هيچ مشرکي بر روي زمين نمي‌ماند».

پس از آن، به حديث ابراهيم ليثي دربارۀ آيه 29 سورة اعراف Gليمز الله الخبيث من الطبيبF‌[45] اشاره مي‌كند كه آن هم نشانۀ اهتمام علامه به اين گونه روايات است. در جمع روايات همان‌گونه كه قبلاً اشاره شد ـ مي‌توان گفت: احتمالاً علامه، با وجود پذيرش غلبه جهاني اسلام و رفع هر گونه بروز و فعاليت علني مشركان و اهل كتاب با حفظ عنوان کتابي، احتمال حضور و وجود مغلوب و بدون فعاليت و بي تأثير اهل كتاب، تا قيامت را رد نمي‌كند كه چنين حضوري به دليل نهايت ضعف و قلّت، با عدم آن‌ها تفاوت چنداني ندارد.

رهبري مهدي(عج) و تبعيت عيسي عليه السلام (با عنوان منجي و موعود اهل کتاب)

بحثي كه دربارۀ سرنوشت اهل كتاب بر اساس اين آيات مي‌ماند، آن است كه آيا نزول حضرت عيسي عليه السلام، ارتباطي با مهدويت و ظهور مهدي‎‎‎(عج) دارد؟ مرحوم علامه، در بخش‌هاي روايي، به اين مهم مي‌پردازد و با آوردن رواياتي كه قتل دجال را توسط عيسي عليه السلام توضيح مي‌دهد، به روايات فراوان شيعه و سنّي دربارۀ ارتباط آن وقايع با ظهور حضرت مهدي(عج) مي‌پردازد، اين‌جا يکي از روايات مورد استناد وي را همراه نتيجه‌گيري آن بزرگوار مي‌آوريم:

اخرج ابن مردويه عن ابي مردويه عن ابي هريره: قال: قال رسول الله: «... يوشك أن ينزل فيكم ابن مريم حكماً عدلاً يقتل الدجال...» أقول و الروايات في نزول عيسي(عج) عند ظهور المهدي(عج) مستفيضۀ من طرق اهل السنة و كذا من طرق الشيعۀ عن النبي و الائمه من اهل بيته:[46]

ابن مردويه، حديثي نقل کرده است به نقل از ابي مردويه، از ابو هريرۀ که رسول خدا فرمود: «زود باشد که پسر مريم به عنوان حاکم عادل بر شما نازل شود و دجال را بکشد». ... روايات در بحث نزول عيسي در زمان ظهور مهدي، مستفيض است و از هر دو طريق شيعه و سني رسيده است.

9. رجعت

بحث رجعت، از مسلمات شيعه است و اهميت اعتقاد به آن، در حدي است كه در بسياري از روايات و دعاها به حقانيت آن تصريح شده است. حتي در برخي روايات، نام افراد رجعت كننده و فعاليت‌هاي آن‌ها پس از رجعت را ذكر كرده‌اند.

علامه، با روش تفسيري ويژه خود، در خلال بحث از آياتي كه دربارۀ قيامت و رجعت يا ظهور آمده است، روند خاصي را در ارائه تفسير طي مي‌كند. وي در ابتدا، نظرات ارائه شده توسط مفسران روايي را مي‌آورد و به رواياتي كه آن آيات را به يكي از آن موارد تطبيق كرده‌اند، اشاره مي‌كند. سپس يك نتيجه کلي را مطرح مي‌کند و آن اين‌كه ايام خاصي وجود دارد كه در آن، هر گونه هواي نفس و اغواي شيطان كنار گذاشته مي‌شود و خداوند در آن روزها، ظهور خاص دارد و سير نظام دنيوي، به سوي آن ايام است.

و الروايات المثبة للرجعة و إن كانت مختلفة الآحاد إلا أنّها علي كثرتها متحدة في معني واحد و هو أن سير النظام الدنيوي متوجه إلي يوم تظهر فيه آيات الله كل الظهور؛ فلا يعصي فيه سبحانه و تعالي؛ بل يعبد عبادة خالصة، لايشوبها هوي نفس و لايعتريه إغواء الشيطان و يعود فيه بعض الأموات من أولياء الله تعالي و أعدائه إلي الدنيا يفصل الحقّ من الباطل؛[47]

رواياتي كه رجعت را اثبات مي‌كند، با همديگر اختلافاتي دارند؛ ولي با توجه به فراواني آن‌ها، همگي در يك معنا متحد هستند و آن، اين‌كه مسير نظام دنيا، به سوي روزي در جريان است كه آيات خداوند، به طور کامل، در آن روز ظاهر مي‌شود؛ در آن روز، معصيت خداوند انجام نمي‌شود، بلكه او به طور خالص عبادت مي‌شود و هواي نفس با آن عبادت مخلوط نمي‌شود و فريب‌هاي شيطان در آن داخل نمي‌گردد. در آن روز، بعضي از اموات از اولياي خدا و دشمنان او، به دنيا برمي‌گردند و حق از باطل جدا مي‌شود.

اين معنا ـ يعني اتحاد به حسب حقيقت و اختلاف به حسب رتبه ـ باعث شده است ائمه:، در تفسير خود از آيات، گاهي به قيامت، گاهي به رجعت و گاهي به ظهور تعبير كنند.

از اين كلام علامه، چنين بر مي‌آيد كه وي، رجعت و ظهور را حوادثي نمي‌بيند كه مقطعي از تاريخ به حساب آيند و ارتباطي به قبل و بعد نداشته باشند، بلكه بر اساس سنت الهي كه حق را غلبه مي‌دهد و حقايق را مكشوف مي‌سازد، در چند مرحله در دنيا و آخرت، اين اهداف را عملي مي‌سازد؛ به گونه‌اي كه ابتدا در هنگام ظهور، حق غلبه پيدا مي‌كند و دين حق غالب مي‌شود و آيات و قدرت‌هاي خداوند، ظاهر مي‌شود؛ اما پس از آن كه رجعت واقع مي‌شود و نظام عادي دنيوي كه مردم با آن انس گرفته‌اند، دگرگون مي‌شود، خداوند، قدرت خود را آشكارتر مي‌سازد و نشان مي‌دهد كه حتي مي‌تواند رهبران ديني را كه در اهداف دنيوي ناكام ماندند، برگرداند و استعداد آن‌ها را شكوفا سازد و تجلي بخشد. همچنين رهبران كفر كه مجازات دنيوي خود را نديدند، برگرداند و مكافات نمايد.

در رجعت نيز صفات الهي كاملاً بارز نمي‌شود و قدرت و ظهور الهي تماماً آشكار نمي‌گردد؛ زيرا از سويي تمام انسان‌ها به ثواب و عقاب نمي‌رسند و آن‌ها كه رسيده‌اند، زندگي محدود و غير ابدي دارند و از سوي ديگر، احتمال تخلف ـ گرچه به صورت فرضي و غير خارجي ـ وجود دارد و مالكيت و ملك الهي كاملاً آشكار نشده است. ولي در روز قيامت است كه خداوند مي‌فرمايد:

Gلمن الملك اليوم لله الواحد القّهارF؛ «امروز، حاكميت از چه كسي است؟ از خداوند يكتاي غالب».

بنابراين، مرحوم علامه، مهدويت و رجعت را حلقه‌اي از حلقه‌هاي زنجيروار مي‌داند كه نهايت آن، بندگي محض الهي و بروز كامل قدرت، عظمت و حاكميت خداوند است، از سوي ديگر ايشان، گويي براي آن كه اين جريان و سير نظام دنيوي درست تصور شود و تعدد ايام الله، خدشه‌اي به سير او وارد نكند. اين ايام را داراي مراتب مختلف و درجات متفاوت مي‌داند؛ بدين معنا كه ظهور خداوند در قيامت، با ظهورش در رجعت، همسان نيست. حتي روز ظهور نيز همسان رجعت و قيامت قرار نمي‌گيرد:

يوم الرجعة من مراتب يوم القيامة و إن كان دونه في الظهور لإمكان الشرّ و الفساد فيه في الجمله، دون يوم القيامة، و لذالك ربّما الحق به يوم ظهور المهدي(عج) أيضاً لظهور الحق فيه ايضاً تمام الظهور وإن كان هو ايضاً دون الرجعة و قدورد عن ائمة اهل البيت: «ايام الله ثلاثه: يوم الظهور و يوم الكّرة و يوم القيامة» و في بعضها «ايام الله ثلاثه: يوم الموت و يوم الكرّة‌ و يوم القيامة» و هذا المعني أعني الاتحاد بحسب الحقيقة و الاختلاف بحسب المراتب هو الموجب لماورد من تفسيرهم: بعض الآيات بالقيامة تارة و بالرجعة أخري و بالظهور ثالثة.[48]

روز رجعت، از مراتب روز قيامت است؛ گرچه در شدت ظهور [الهي] رتبه‌اش [از قيامت] پايين تر است؛ زيرا در آن [=روز رجعت] اجمالاً امكان شر و فساد هست؛ ولي در روز قيامت، آن امكان هم وجود ندارد؛ از اين رو، گاهي روز ظهور مهدي(عج) را با عنوان زمان ظهور كامل حق، به آن [=قيامت] ملحق كرده‌اند؛ گرچه آن روز [ظهور] هم رتبه پايين تري از رجعت [در ظهور حق] دارد. از اهل بيت: وارد شده است: ايام الله، سه روز هستند؛ روز ظهور، روز رجعت و روز قيامت و در بعضي از روايات آمده است: ايام الله سه روز هستند: روز مرگ، روز رجعت و روز قيامت.

10. مهدويت و قيامت، توبه و تكليف

يكي از مسايل مهم، آن است كه آيا در دوران ظهور، باب تكليف واختيار انسان باز است و انسان قدرت عصيان دارد؟ و اگر اين‌گونه است، توبه در آن عصر، پذيرفته مي‌شود يا خير؟ اين موضوع، عرصه نظرات متفاوت و گاهي متضاد واقع شده است.

يكي از مقدمات اين بحث، آن است كه در آن عصر، عوامل عصيان و گناه در انسان، چه وضعيتي دارد؟ آيا همگي نابود مي‌شود؟ يا بعضي يا همۀ آن‌ها باقي است؟ مي‌دانيم شيطان هم از عوامل مهم انحراف انسان است و در اين موضوع، نقش مهمي دارد.

مرحوم علامه، در تفسير آيات 37 و 38 سوره حجر Gقال فانك من المنظرين الي يوم الوقت المعلومF؛ «تو ]شيطان[ از مهلت يافتگاني، تا روز وقت معين؛» رواياتي از تفسير عياشي و تفسير قمي از امام صادق عليه السلام نقل مي‌کند كه به شيطان، تا روز خروج قائم مهلت داده شد و در آن روز، گردن زده خواهد شد. در جمع روايات، علامه به همان بحث ظهور حق در مراتب مختلف و زمان‌هاي متعدد اشاره مي‌کند؛[49] لذا نابودي شيطان را از مظاهر ظهور حق و نابودي باطل مي‌داند؛ پس يکي از عوامل عصيان، نابود مي‌شود؛ اما دربارۀ هواي نفس و انحرافات داخلي افراد، دليلي بر نابودي آن‌ها نداريم.

حال بحث ديگري مطرح مي‌شود که با فرض نابودي شيطان و رفع مشکلات مادي و معنوي و زمينه‌هاي گناه و جرم، آيا توبه در آن عصر پذيرفته مي‌شود؟ اين‌جا به آيه ديگري اشاره مي‌کنيم:

Gيوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفس ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراًF؛ «روزي كه بعضي از آيات پروردگارت تحقق مي‌پذيرد، ايمان کسي كه پيش تر ايمان نياورده ‌است يا عمل نيكي انجام نداده‌اند، سودي ندارد».

علامه، به روايات شيعه و سني دربارۀ حوادث آخرالزمان، خروج دابّة الارض، دخان، طلوع خورشيد از مغرب و ... اشاره مي‌كند:

قال: «إذا طلعت الشمس من مغربها فكل من آمن في ذالك اليوم لاينفعه ايمانه...» أقول: و الظاهر أن الرواية من قبيل الجري و كذا ماتقدم من الروايات و يمكن أن تكون من التفسير و كيف كان فهو يوم تظهر فيه البطشة الاّ لاهية تلجي الناس إلي الإيمان و لاينفعهم؛

فرمود: «هنگامي که خورشيد، از مغرب خود طلوع کند [=روز ظهور امام زمان عليه السلام]، هر کس در آن روز ايمان آورد، ايمان او سودي ندارد... مي‌گويم: ظاهر، آن است که روايت، از قبيل جري است و همين طور رواياتي که گذشت و ممکن است از نوع تفسير باشد و به هر حال، در آن روز، حادثه عظيم الهي واقع مي‌شود که مردم، به ايمان پناه مي‌آورند؛ ولي براي آن‌ها سودي ندارد.

از اين بخش، چنين استفاده مي‌شود كه توبه پذيرفته نمي‌شود، اما ايشان در بخش ديگر مي‌گويد: باب توبه به مجرد وقوع آن حوادث (و ظهور) بسته نمي‌شود؛ زيرا تنها با وقوع قيامت است كه باب توبه و تكليف بسته مي‌شود. از مجموع مطالب، به دست مي‌آيد كه وي تمايل دارد اين‌گونه روايات را بر قيامت منطبق كند، نه بر زمان ظهور؛ از اين رو احتمال مي‌دهد اين روايت، از نوع تفسير باشد، نه جري؛ چون اگر از نوع تفسير باشد، تنها مصداق واقعي و مناسب آن آيات را بيان كرده‌اند.

و قد عدت في الروايات من تلك الايات خروج الدابه و الدخان و خروج يأجوج و مأجوج و هذه امور ينطق بها القرآن الكريم و عد منها غير ذالك كخروج المهدي(عج) و نزول عيسي بن مريم وخروج الدجال و غيرها و ان كانت من حوادث آخرالزمان لكن كونها مما يغلق بها باب التوبه غير واضح؛[50]

همانا در روايات، از آن علائم، خروج دابه، دخان، خروج يأجوج و مأجوج شمرده شده است. و اين ها، اموري است كه قرآن از آن‌ها سخن مي‌گويد. غير از اين موارد، چيزهايي ديگر مانند: خروج مهدي، نزول عيسي، خروج دجال و غيره از اين قبيل شمرده شده‌اند. اين‌ها گر چه از حوادث آخرالزمان هستند؛ ولي اين واضح نيست که باب توبه پس از آن‌ها بسته شود.

وي، به روايتي اشاره مي‌كند كه نشان مي‌دهد، حجت، در زمان نزديك قيامت برداشته مي‌شود و باب توبه هم در آن زمان بسته مي‌شود:

«و في البرهان عن البرقي... عن ابي عبدالله عليه السلام قال: مازالت الأرض إلاّ ولله فيها حجة يعرف فيها الحلال و الحرام و يدعوا إلي سبيل الله و لاتنقطع الحجة من الارض إلاّ اربعين يوماً قبل القيامة. فاذا رفعت الحجة و اغلق باب التوبه لم ينفع نفس ايمانها لم تكن آمنت من قبل أن ترفع الحجة و أولئك من شرار خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيامة»؛

«امام صادق عليه السلام فرمود: همواره حجت الهي در زمين هست که حلال و حرام را مي‌شناسد و به سوي خدا فرا مي‌خواند، حجت برداشته نمي‌شود مگر چهل روز پيش از قيامت. پس هنگامي که حجت زمين برداشته و باب توبه بسته شد، و کسي که پيش از برداشته شدن حجت، ايمان نياورده، ايمان او در آن زمان، سودي ندارد و اين افراد [که تا زمان حضور حجت، ايمان نمي‌آورند] بدترين خلق خدا هستند که قيامت بر آن‌ها واقع مي‌شود».

بر اساس كلام علامه، دامنه تكليف تا قيامت باقي است و احتمال وجود افراد شروري كه حتي پس از ظهور و در آستانه قيامت، ايمان نياورده‌اند، وجود دارد.

علامه، در همين رابطه در بخشي ديگر از تفسير خود، به نظريه‌اي اشاره مي‌كند كه بقاي ابليس را با بقاي تكليف گره مي‌زند و هر كفر و فسق و عصياني را به ابليس و وسوسه او مستند مي‌كند. وي آياتي را كه بر دشمني شيطان با انسان دلالت مي‌كند[51] و همچنين آياتي كه به كلام شيطان در قيامت، پس از پايان اغواگري او اشاره دارد، دليل بر اين موضوع مي‌داند. در پايان، با اشكال به اين نظر، بيان مي‌كند كه حجت عقلي و نقلي، همواره وجود دارد كه غايت جامعه انساني، به سوي خير و صلاح است. آيات و روايات هم تنها اقتضا مي‌كند كه ابليس، تا هنگام بقاي معصيت و اغواگري باقي باشد (پس اگر جامعه صالح و خالص برقرار شود، ابليس هم در آن جايگاهي ندارد).

إنّ كون المعصية الإنسانيۀ مستندة بالجمله إلي إغواء إبليس مستفادة من الآيات و الروايات لا غبار عليه؛ لكّنه إنّما يقتضي بقاء إبليس ما دامت المعصية و الغواية باقية لا بقائه مادام التكليف باقياً و لا دليل علي الملازمه بين المعصية و التكليف وجوداً؛ بل الحجة من العقل و النقل علي أن غاية الانسان النوعيۀ و هي السعادۀ ستعم النوع و يتخلص المجتمع الانساني إلي الخير و الصلاح و لايعبد علي الأرض يومئذ الاّ الله سبحانه؛[52]

در ا ين که آيات و روايات، معصيت انسان را به وسوسۀ شيطان مستند مي‌کند، شبهه‌اي نيست؛ ولي اين، تنها اقتضا مي‌کند تا زمان بقاي معصيت، ابليس باقي است، نه تا زمان بقاي تکليف. و دليلي بر ملازمه وجودي بين معصيت و تکليف، نداريم؛ بلکه دليل عقلي و نقلي، بر اين دلالت دارد که غايت کار نوع بشر که سعادت است، جامعه را به خير و صلاح مي‌رساند و آن روز، تنها خداوند، پرستش مي‌شود.

[1]. با بهره‌گيري از دروس حجت الاسلام و المسلمين، استاد كلباسي، پاييز 1385، مركز تخصصي مهدويت.

[2]. مانند مباحث تفسيري گروهي از اسماعيليه كه خشونت و كشتار بي‌حد را به امام زمان نسبت مي‌دهند و حتي گاهي لفظ «عذاب» را به امام عصر4، تفسير كرده‌اند.

[3]. مانند برخي از مستشرقان و امثال دكتر سروش كه ختم ولايت و آيات خاتميت را برابر مهدويت مطرح مي‌كنند.

[4]. الميزان، ج1، ص267 به بعد.

[5]. بقره: 124؛ و هنگامي كه ابراهيم را پروردگارش با كلماتي آزمود؛ پس ابراهيم، آن‌ها را به اتمام رساند. ]خداوند[ فرمود: «من تو را براي مردم؛ امام قرار دادم». ابراهيم گفت: «و از فرزندان من هم]امام هستند[؟» خداوند فرمود: «عهد من، به ظالمان نمي‌رسد».

[6] .‌Gهل ينظرون إلا أن يأتيهم الله في ظُللٍ من الغمام و الملائكة و قضي الأمر وإلي الله ترجع الأمورF؛ آيا جز اين مي‌بينند که خداوند، در قالب سايه‌هاي ابر و ملائکه [قدرت] خود را ظاهر کند و کار را به پايان رساند و بازگشت امور به سوي او است.

[7]. الميزان، ج2، ص108.

[8]. همان.

[9]. علامه، به رواياتي كه از سوي اهل بيت عليه السلام دربارۀ ملاحم و آخرالزمان آمده است، اشاره مي‌كند.

[10] . Gولو آمن اهل الكتاب لكان خيرا لهم منهم المؤمنون و اكثرهم الفاسقون لن يضروكم الا اذي و ان يقاتلوكم يولوكم الأدبار ثم لا ينصرون، ضربت عليهم الذله و المسكنه اينما ثقفوا لا بحبل من الله و حبل من الناسF ؛ و اگر اهل کتاب، ايمان بياورند، براي آن‌ها بهتر است. عده‌اي از آن‌ها مؤمن هستند و اکثر آن‌ها فاسقند. جز آزار کوچک، به شما ضرري نمي‌زنند و اگر بر شما غلبه کنند، به شما پشت مي کنند، سپس ياري نمي‌شوند. هر کجا باشند، ذلت و خواري بر آنها مقرر شده است؛ مگر به ريسماني از خدا و ريسماني از مردم.

[11]. الميزان، ج5، ص393 به بعد.

[12]. همان.

[13]. ر.ك: بحث مهدويت و انتظار در همين نوشتار.

[14]. الميزان، ج19، ص 147.

[15] . «و مامنع الناس ان يؤمنوا اذجاءهم الهدي الا ان قالوا ابعث الله بشراً رسولا»؛ هنگامي که هدايت به سوي مردم آمد، چيزي مانع ايمان آنان نشد، جز آن که گفتند: آيا خداوند، بشري [مثل خودمان] را رسول فرستاد؟

[16]. الميزان، ج13، ص201.

[17] . Gو لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض من يرثها عباد الصالحونF؛ همانا در زبور، پس از ذكر، نوشتيم زمين را بندگان شايسته من به ارث مي‌برند.

[18]. همان، ص337.

[19]. الميزان، ج1، ص46.

[20]. همان، ج4، ص348.

[21]. Gو يا قوم اعملوا علي مكانتكم اني عامل سوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه و من هو كاذب و ارتقبوا اني معكم رقيبF؛‌‌اي قوم من! كار خود را انجام دهيد؛ من هم عمل مي‌كنم. به زودي مي‌دانيد چه كسي دچار عذاب خوار كننده مي‌شود و چه كسي دروغگو است. و انتظار بكشيد كه من هم با شما در انتظارم».

[22]. الميزان، ج10، ص376.

[23]. همان، ج6، ص268.

[24]. همان، ج16، ص391.

[25] . Gفاذا جاء وعد اوليهما بعثنا عليكم عباداً لنا اولي بأس شديد فجاسوا خلال الديارF، «هنگامي كه نخستين وعده فرا برسد، گروهي از بندگان پيكار جوي خود را بر ضد شما برمي‌انگيزيم؛ پس آنان خانه‌ها را جست و جو مي‌كنند».

[26].الميزان، ج13، ص43.44.

[27]. همان، ج5، ص394، ذيل آيات سوره آل عمران.

[28]. همان، ج5، ص395.

[29] . «وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض»؛ «خداوند، به کساني از شما که ايمان آوردند وعده داده است آن‌ها را در زمين به خلافت برساند»

[30]. اعراف: آيه 128.

[31]. انبياء: 105.

[32]. ابراهيم: 13و14.

[33] . و آئيني كه براي آنان پسنديده است پا بر جا و ريشه دار خواهد ساخت

[34]. الميزان، ج15، ص151-161.

[35]. همان، ج4، ص13.

[36]. بقره: 62.

[37]. الميزان، ج5، ص136.

[38]. همان، ص134و 135.

[39]. همان، ص135.

[40]. آل عمران: 55.

[41]. الميزان، ج5، ص136.

[42]. همان، ج9، ص255.

[43] . با آن‌ها بجنگيد تا جايي كه فتنه نباشد و دين، تماماً براي خدا باشد.

[44]. الميزان، ج9، ص87.

[45] . تا خدا، ناپاك را از پاك جدا كند.

[46]. الميزان، ج5، ص144.

[47]. همان، ج2، ص109.

[48]. همان.

[49]. همان، ج12، ص175.

[50]. همان، ج7، ص391 و 392.

[51]. يس: 60.

[52]. الميزان، ج12، ص160.